



کتابخانه



تألیف: نیکو نیکو

وقتی کتاب خوندنت نمیداد!



تاحالا برام زیاد پیش اومده که دوستان کتاب خوان میان می پرسن: «یه مدته نمی توئم کتاب بخونم. چی کار کنم به نظرت؟» از شما چه پنهون، این اتفاق واسه منم افتاده. یعنی پیش اومده برام که اصلا نتوئم توی بعضی بازه‌های زمانی هیچ کتابی دستم بگیرم. غریبه که نیستید، الانم توی یکی از همین دوره‌هایی هستم که کتاب خوندنم نمیداد اصلا. تجربه ثابت کرده در این مواقع فقط باید صبر کرد و زمان داد تا بالاخره این حس برگرده. اصلا نباید فشاری تحمل کرد واسه خوندن. ولی میشه با کتاب‌های کم حجم این پل ارتباطی با دوران طلایی کتاب خونی رو همچنان حفظ کرد. مثلا من دو تا کتاب «فرشته ظلمت» و «محاكمه» رو كاملا نیمه‌رها کردم و به جاش تا تو نیستم نمایشنامه و داستان کوتاه خوندم. فقط به رسم ادب و برای همراهی دارم با دوستان راسته کنسرو سازی آقا اشتاین بکر و هم می‌خونم و البته خوندن دوتا یا چندتا کتاب همزمان رو به کلی ترک کردم. حالا این وسط یاد کسایی افتادم که کلا کتاب خوندن رو تین زندگی شون نیست. چون حالت الانم شبیه همچین کساییه. آهای کتاب نخونا، آهای کسایی که کتاب خوندنتون نمیداد، شما هم می‌تونید مثل الان من با داستان‌های کوچیک و کم حجم خودتون رو سرگرم کنید و کم کم سهم و حجم مطالعه رو بالا ببرید.

بر گرفته از پنج «بنفشه هستم»

اگر می‌خواهید شنونده خوبی باشید، باید از شر افکار تان خلاص شوید

اسفتن موس، ترجمه: نجمه رضانی



نویسنده‌ای به نام «کیت مورفی» بر این باور است که نداشتن توانایی خوب گوش کردن باعث می‌شود همه‌مان احساس تنهایی کنیم. در جهان گوشی‌های هوشمند و مشغله‌های فراوان، آیامی توان دوباره تعامل کرد؟ من درباره این مأموریت در دید بسیاری داشتم. کتاب جدید کیت مورفی، «تو گوش نمی‌کنی» نشان می‌دهد بسیاری از ما – که غرق در افکار و رؤیاهای خود هستیم و حباب‌های کوچک دیجیتال خود را اشغال کرده‌ایم – توانایی گوش کردن را از دست داده‌ایم و این موضوع باعث شده است انزوا و تنهایی همه‌گیر شود. این فرض به‌خودی‌خود امکان‌پذیر است؛ اما چرا من؟ منظورت این است که من قادر به گوش کردن نیستم یا حتی میلی ندارم؟ وقتی سردبیر من مشغول صحبت شد تا به من بگوید چطور می‌توان این مطلب را از آب درآورد، مدام وسط حرفش می‌پریدم و این برای همکارانم خیلی عجیب بود. قبول، شاید من کمی مشکل دارم نمی‌توانم چند دقیقه دهانم را ببندم و گوش کنم؛ دوست دارم حرف طرف مقابل را حدس بزنم و حتی پیش از آن که او فرصت پیدا کند حرفش را آن‌طور که می‌خواهد بزند، پاسخش را بدهم. مورفی در کتاب خود می‌گوید «شنونده‌های بد لزوماً آدم‌های بدی نیستند»، اما نداشتن توان باتمامی گوش کردن ویژگی چندان جذابی نیست. زمان بازآموزی است. بیایید امیدوار باشیم، پس از یک عمر سخنرانی کردن به جای گوش کردن، هنوز برای تغییر دیر نباشد. مورفی، روزنامه‌نگاری ساکن تگزاس، شنونده‌ای بسیار خوب است. این را می‌توان از ارتباطی دور دور و تلفنی هم فهمید. او وارد تعامل می‌شود؛ پرسش‌هایم را جدی می‌گیرد؛ می‌گوید «کودم‌کالمه‌ای متناسب ایجاد کند. او اصلی‌ترین ویژگی یک شنونده خوب را دارد: کنجکاوی. قهرمان او تاریخ‌دانی شفاهی، استاد تریکل، است که معتقد بود اگر زحمت خوب صحبت کردن با دیگران را به خود بدهیم به آن چه می‌گویند خوب گوش کنیم، درمی‌یابیم که هر کسی داستان جذابی برای تعریف کردن دارد. مورفی می‌گوید «اگر درست سوال بپرسیم، همه‌آدم‌ها جذاب هستند. اگر کسی خسته‌کننده و غیر جذاب است، تقصیر خودمان است». این گفته‌ها برای همه‌ما صاحب‌های بسیار خسته‌کننده و ناموفقی می‌اندازد که انجام داده‌ام، از جمله مصاحبه‌ای با یک نویسنده مشهور که وسط آن خوابم برد. همیشه استدلال کرده‌ام که هر دو طرف مقصرند – بالاخره مصاحبه خیابانی دوطرفه است – اما ظاهر آید خودم تمام مسئولیتش را بپذیرم. من آن‌طور که باید توجه نکرده‌ام. مورفی مدعی نیست که ذاتا شنونده خوبی است بلکه می‌گوید باتمرین به این‌جا رسیده است. او بحث می‌کند «هر کسی می‌تواند در این زمینه پیشرفت کند. هر چه بافراد بیشتری صحبت کنید، بیشتر این مهارت در شمارونی می‌شود می‌توانید آن‌سرنخ‌های کوچک را پیدا کنید». اومی‌گوید این که امروز وقت زیادی را صرف ارتباطات الکترونیک می‌کنیم بدان معناست که داریم توانایی پیدا کردن سرنخ‌های چهره‌به‌چهره را از دست می‌دهیم. او توضیح می‌دهد که بدون آن سرنخ‌ها، نمی‌توانید بافت کامل و تفاوت‌های ظریف گفت‌وگو را دریابید. دست آخر هم می‌گوید که «اگر بخواهید واقعا گوش کنید، او باید از شر خود خود، یعنی افکار تان، خلاص شوید. این کار تقریباً نشدنی است اما باید بکوشید تمام این افکار را کنار بگذارید». اومی‌گوید وقتی با زوج‌ها کار می‌کنی آن‌ها می‌خواهد به یکدیگر گوش کنند و سپس حرف دیگری را تکرار کنند. می‌گوید «این تمرین کاملاً ساده به نظر می‌رسد اما بدون آشنائی آن‌ها حرف‌های بی‌چنانگی و تغییر می‌دهند».

که به واقع شهر نیستند.

در سوی دیگر این تحلیل، یوتوبیای (آرمان شهر) مد نظر من قرار دارد و در گفت‌وگو من به شهری اطلاق می‌شود که در آن مردمانی نوآمده اقتصادی‌هایی خُرد ایجاد می‌کنند، به کشاورزی شهری می‌پردازند و ساختمان‌هایی می‌سازند که همساز با محیط زیست هستند، ابزار آدم‌های عادی از طبقه متوسط استفاده از تخیلشان است، آن‌ها به مرور یاد می‌گیرند چگونه هوارا در خانه هایشان به جریان‌اندازند تا پشه‌های کمتری وارد خانه‌ها شوند، هم‌دانش این‌را دارند که چگونه در این شرایط زندگی کنند و هم می‌توانند در شرایط سخت کار کنند، این سناریوی خوش بینانه من است.

کار [سانگدو در کره جنوبی قسمی از یک شهر بخش خصوصی است، هم‌اکنون شرکت‌های بزرگی هستند که شهر را به شما می‌فروشند، آن‌ها شهر را برایتان می‌سازند و برخی از آن‌ها شهر را به شما اجاره می‌دهند، آن‌چه از آن تحت عنوان سناریوی دیستوبیایی یاد می‌کنم همین سناریوست. به بیان دیگر ما سکونتگاه‌های وسیعی داریم که در آن شرایط بعضا مرغباری حاکم است، شهرهایی که مردمان بسیاری حتی از طبقه متوسط در زاغه‌هایش زندگی می‌کنند. در کشوری همچون برزیل، بسیاری از مردمی که در بخش‌های دولتی مشغول به کارند ساکن زاغه‌ها هستند، همین وضعیت را در هند نیز شاهدیم و این در تضاد آشکار است با شهرهای نو و مشهوری

شهرهای آینده چگونه خواهند بود؟ می‌گوید: «من دو سناریو برای شهرهای آینده متصورم. یک سناریوی نهایت خوش بینانه است و دیگری یک اتمسفر دیستوبیایی (مدینه فاسده) دارد. سناریو دیستوبیایی آن سناریویی است که بر اساس آن ما تعداد زیادی شهر کاملاً متعلق به بخش خصوصی را تجربه می‌کنیم، به عنوان مثال آبوجا [پایتخت نیجریه] چنین شهری است. مکانیسم آن بی نهایت ساده است، همه چیز در این شهر بی نهایت گران است، شیر، خانه و هر چیزی که فکرش را بکنید. این وضعیت انسان‌ها را از آن جا فراری می‌دهد اما من فکر می‌کنم می‌توان از این هم جلوگیری کرد، [منطقه بین المللی کسب و

«ساسکیا ساسن»، جامعه شناس معروف است که او را در ایران اغلب به واسطه کتاب «جامعه‌شناسی جهانی شدن» می‌شناسند اما مهم‌ترین کتابش «شهر جهانی» است. نوع تبیین او از شهر و جایگاه آن منحصر به فرد و متمایز است. کتاب‌ها و نوشته‌های وی که به ۱۶ زبان مختلف ترجمه شده‌اند، همگی مورد توجه معماران و شهرسازانی قرار گرفته است که پیگیر فهم بهتری از شهرها بر قوام شرایط سیستماتیک هستند که بیانی موزون از واقعیت فضای شهری را ارائه می‌دهد. این استاد دانشگاه در پاسخ به این سوال که



من، نان، کرونا

چقدر حاضرم برای حفظ چیزهایی که در یک خانواده لحظه لحظه‌های عمرمان را برایش صرف کردیم از خود گذشتگی کنیم؟

عذرا افرهانی



حتما قبل از دواج با همسر تان شرط‌هایی را بایکدیگر بنمایندهاید و آن‌را به صورت تعهداتی قانونی در سند رسمی دواج تان ذکر کرده‌و با امضای تان آن را رسمیت بخشیده‌اید. شروطی که با عنوان شروط ضمن عقد از دواج مشهورند. مثلا حق طلاق، حق تحصیل یا انتخاب محل سکونت یا حق حضانت فرزند پس از طلاق و... بخشی از این‌ها در عقد نامه‌هایی که سر سفره عقد امضا کردید یا خواهید کرد موجود است و بخشی دیگر از این شروط را می‌توانید تا جایی که منع قانونی نداشته باشد در عقد نامه اضافه کنید. علاوه بر این‌ها ممکن است بین شما و همسر تان شروطی وجود داشته بدون این که در جایی مکتوب یا درج شده باشد ولی به رسم تعهد اخلاقی سال‌هاست آن شرط را به‌جا آورده باشید. شرطی که شاید انجام آن طی سال‌ها اگر چه سخت ولی قابل تحمل بوده است اما در زمان کنونی اجرایش دیگر برایتان میسر نباشد. شما چه اقدامی خواهید کرد؟ مثلا من حق قهر، تنها شرط از دواج همسر م‌بان این بود که ایشان به هیچ وجه صبح‌ها برای تهیه نان از خانه خارج نشوند. چرا؟ چون می‌خواستند نیم ساعت بیشتر در خواب ناز به سر برند. حتی ظهرها و شب‌هائیز به امید آوردن نان نباشم. این را هم اضافه کردند چون به خوردن صبحانه علاقه‌ای ندارند، پس تهیه نان بر ایشان الزامی نیست. همچنین تاکید کردند اگر خود تان اهل صبحانه هستید، خودتان هم باید نان تهیه کنید یا یک نانوا یی قرار داده‌تیه‌تان صبحگاهی بنیدید. از آن‌جا که بنده یک عمر بدون صرف صبحانه و نان تازه‌ای که پدر و برادرانم تهیه می‌کردند، پایم را از خانه بیرون نگذاشته

آن بهار چشم‌های بابا گل داده بود

سید احمد برقی



از آن سال، دیگر هیچ گلدانی در خانه ما بی آب نمی‌ماند. آن سال که گلدان گل‌های مان، خشک شد و فقط ماند یک تکه چوب و بابا هنوز هر دوروز یک بار، کنار بقیه گل‌ها آبش می‌داد. ماما، هر جمعه که می‌خواست خانه را تمیز کند می‌گفت: حاجی! اینو بندازیم بره؟ بابا می‌گفت نه! می‌گفت خدا را چه دیدی، شاید در آمد. ماما می‌گفت: پس اقلا از جلو چشم برش دراید تو رو خدا. بابا می‌گفت: جلوی چشم نباشد، با دما می‌رود... ماما را هوش را پیدا کرده بود، کنارش یک گل مصنوعی گذاشته بود... و ما شش ماه تمام، به آن گل مصنوعی آب دادیم... بهار که شد، یک روز جمعه، بابا گلدان را دست گرفت و دید کنار شاخه خشک، یک جوانه در شت زده. گل از گلش شکفت و بلند گفت: ماما! ماما ببیا! و بهش نشان داد جوانه را و می‌گفت: دیدی؟ داشتی می‌کشتیش‌ها! و ماما که دیدی گیاد گرفته بود خیلی از اوقات بابا راست می‌گوید می‌خندید... و بابا گل مصنوعی را در آور و جوانه را توی خانه می‌گرداند و به نوه‌ها دانه دانه نشان می‌داد و داستانش را می‌گفت... پیش من هم آمد. چشم هایش گل داده بودند. گل واقعی...



عکس هفته

سبزترین آرزو

نگین توسلیان | روان درمانگر

پدر بزرگ آدم کم حرفی بود. به قاعده و مختصر. از میان کلمات آن‌ها که ساده تر و لال تر اند انتخابش بود. جای تمام قربان صدقه‌ها و تشکرات دست‌ساز و بدون روح می‌گفت: «ایشالا سالم باشی». خنده‌مان می‌گرفت. خیال می‌کردیم شاید کلمه کم آورده است که این جمله را همیشه تکرار می‌کند. امروز اما می‌بینم که خوب‌ترین دعاست، سبزترین آرزوست. همه کلمات قابلیت جان گرفتن دارند، کافی است صدایشان کنیم. «امید که همگی سالم باشید.»



ماهی‌ها هم میوه می‌خورند!



در سفر نه در قرنطینه باید شناخت

علی رادمند تصویرساز خوب کشورمان در واکنش به خانه ماندن طولانی و جدل‌های احتمالی زوج‌ها در این روزها این تصویرسازی را در صفحه‌اش منتشر و زیرش نوشت: «امیدوارم قرنطینه‌ها تون این طوری نباشه و لذت ببرین از بیشتر کنار هم بودن تون به جای گیر دادن به همدیگه!»